





مرکز ملی پژوهش‌های اسلامی
مجلس شورای اسلامی

نامه بایسنغر

(سال نامه علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: مؤسسه پژوهشی بایسنغر

مدیر مسئول و سردبیر: دکتر خلیل الله افضلی

مدیر داخلی: مسعود امینی

دستیار سردبیر: سیندخت تمنا

پوشه و برگ آرا: حسین علی ابراهیمی

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲ خورشیدی

شمارگان: ۵۰۰ جلد

رویه نامه: عبارت دعایی «هرات صانها الله عن الآفات و النکبات» و نظایر آن نوشته کاتبان گوناگون

نشانی پخش:

■ افغانستان، هرات، شهر نو، ضلع شمالی ارگ، پلاک ۱، ساختمان باغ شهر، مؤسسه پژوهشی بایسنغر

شماره‌های تماس: ۰۰۹۳۷۹۹۸۳۵۱۹۲ | ۰۰۱۴۲۴۵۰۲۹۳۲۱



شماره سوم نامه بایسنغر با حمایت مالی آژانس کمک و همکاری جمهوری ترکیه (تیکا) در هرات منتشر شده است.



مؤسسہ پژوهشی بایسنغر

نامهٔ بایسنغر

(سال نامهٔ علمی - پژوهشی)

(۳)

۱۴۰۲ خورشیدی

این شماره از مجله در پایگاه اینترنتی مؤسسہ پژوهشی بایسنغر به نشانی زیر قابل دسترس است:

WWW.BAYSUNGHUR.ORG

راه‌نمای نگارش مقاله

۱. مقاله باید حاصل پژوهش علمی نویسنده/نویسندگان درباره زبان و ادبیات فارسی و تاریخ خراسان کهن با تأکید بر پژوهش‌های مربوط به هرات باشد و در هیچ مجله یا مجموعه‌ای به چاپ نرسیده یا برای آن‌ها ارسال نشده باشد.
۲. مقاله به ترتیب باید شامل چکیده (۵ تا ۸ سطر) کلیدواژه‌ها (حداکثر ۵ واژه)، مقدمه (پرسش تحقیق، پیشینه تحقیق، روش و منابع)، بحث و بررسی و نتیجه باشد و از ۱۵ صفحه A4، ۲۵ سطر تجاوز نکند.
۳. ارسال چکیده انگلیسی در صفحه‌ای جداگانه همراه با مشخصات نویسنده یا نویسندگان الزامی است.
۴. منابع مورد استفاده در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده به شرح زیر آورده شود:
کتاب: نام خانوادگی، نام، (تاریخ انتشار)، عنوان مقاله (داخل (۱))، نام نشریه، دوره/سال، شماره، شماره صفحات مقاله.
مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام، (تاریخ انتشار)، عنوان مقاله (داخل (۱))، نام ویراستار یا گردآورنده، نام مجموعه مقالات، محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.
سایت‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، تاریخ استفاده از سایت اینترنتی (داخل [])، عنوان موضوع (داخل (۱))، نشانی سایت اینترنتی.
۵. ارجاعات در متن مقاله به صورت پانویس (نام خانوادگی، نام، نام کتاب یا مقاله، تاریخ انتشار، شماره صفحه) نوشته شود.
۶. نقل قول‌های مستقیم بیش از ۵ سطر در صورت جدا از متن با فرورفتگی (نیم سانتیمتر) از دو طرف درج شود.
۷. توضیحات تکمیلی و معرفی منابع بیشتر در پیوند به موضوعات مختلف، در

یادداشت‌های مقاله ارائه شود.
۸. مقاله بر اساس شیوه‌نامه مؤسسه پژوهشی بایسنگرکه در وب‌سایت مؤسسه قابل دسترس است، تنظیم شود. در صورت لزوم، مجله در ویرایش ادبی مقالات بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

فهرست

- راه‌نمای نگارش مقاله ۵
- سرنامه ۱۱
- بخش نخست؛ جست‌وجو** ۱۷
- پیوند داستان سرایی عامه و مذهب عامیانه: بررسی نقش بی‌بی سستی در ابومسلم‌نامه ۱۹
دکتر آمنه ابراهیمی
- معروف بغدادی و نخستین فعالیت‌های کارگاه بایسنغر میرزا ۳۹
دکتر شیوا میهن
- محزّر مجالس العشّاق؛ سلطان حسین بایقرا ۸۳
دکتر مهدی بیلاقی
- آئینه‌شاهی؛ واکاوی اندیشه مولانا حسین واعظ کاشفی در تکوین مکتب سیاسی هرات ۱۱۱
دکتر داوود عرفان
- آگاهی‌های تازه درباره‌ی امیر جمال الدین عطاء الحسینی ۱۳۳
دکتر خلیل‌الله افضلی
- مقایسه‌ی افسانه‌ها و حکایت‌های مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بایسنگری با روایت‌های شفاهی ۱۷۳
دکتر محمد جعفری قنواتی
- پژوهشی در آب‌انبارهای محله‌ی قضاّت در شهر کهنه‌ی هرات ۱۸۵
غلام‌محمد عاصم و دکتر تتسویا اندو | برگردان از انگلیسی؛ طه آور
- جعفر بایسنگری؛ حیات، هنر و شیوه ۲۰۹
سید امیر منصوری
- اولنگ‌اولنگ، ترانه‌ی مراسم عروسی مردم هرات ۲۴۷
دکتر اسدالله شعور

- آرامگاه محمد غازی در فوشنج ۲۸۱
 دکتر برنارد اوکین | برگردان از انگلیسی: سیندخت تمنا
- تکمله‌ای بر مقاله «آرامگاه محمد غازی در فوشنج» و آخرین مرمت این بنا ۳۱۵
 سیندخت تمنا
- بخش دوم؛ هرات شناسی** ۳۲۷
- تذکره الصالحین یا حصه سوم رساله مزارات هرات ۳۲۹
 دکتر محمد شعیب مجددی
- مقامات مولانا کلان زیارتگاهی ۳۴۹
 دکتر عارف نوشاهی
- دو فرمان سلطان حسین بایقرا در آرشیو ملی افغانستان در کابل ۳۷۷
 دکتر شیوان ماهندرا راجا | برگردان از انگلیسی: معصومه نظری
- نگاهی به کتاب مروارید خراسان؛ تاریخ هرات ۴۰۱
 رادک سیکورسکی | برگردان از انگلیسی: دکتر سید رضا کاظمی
- نگاهی به کتاب مروارید خراسان؛ تاریخ هرات ۴۰۹
 دکتر کریستینا نوله کریمی | برگردان از انگلیسی: دکتر سید رضا کاظمی
- نگاهی به کتاب تاریخ هرات از چنگیزخان تا امیر تیمور ۴۱۳
 دکتر شیوان ماهندرا راجا | برگردان از انگلیسی: سید وهاب فروغ طبیبی
- بازتاب اندیشه‌های جامی در آثار منطقه ۴۲۳
 دکتر محمد افضلی
- معرفی کتاب قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری ۴۳۵
 دکتر داوود عرفان
- مرواریدی در هرات ۴۴۳
 دکتر اسراء السادات احمدی
- کتابخانه‌های آبدان مسجد جامع هرات ۴۵۱
 دکتر خلیل‌الله افضلی
- از نامه ادبی هرات ۴۵۷
 عبدالغفور سنگانی
- جایابی باغ نعمت‌آباد و بناهای بازمانده از آن ۴۶۵
 مسعود امینی
- خانقاه پوران ۴۸۷
 حمیدالله کامگار



۴۹۵	بخش سوم؛ هریوکان
۴۹۷	پهلوان محمد ابوسعید و ترجمه فارسی رساله حالات پهلوان محمد مقدمه: مسعود امینی برگردان رساله از ترکی جغتایی: احمد حسینی مروی
۵۲۱	بخش چهارم؛ عرضه داشت
۵۲۳	گزارش کاری مؤسسه پژوهشی بایسنغر
۵۳۳	بخش پنجم؛ تازه درگذشتگان
۵۳۵	غلام حیدر اسیر هروی
۵۳۹	محمد آصف فکرت هروی
۵۴۳	فضل الله زرکوب
۵۴۹	دکتر اسدالله حبیب
۵۵۵	عبدالله سمندر غوریانی
۵۶۵	عبدالکریم تمنا
۵۶۹	محمد شاه واصف باختری
۵۸۱	گزارش مختصری از برنامه های بازسازی دفتر تیکا در هرات

پهلوان محمد ابوسعید و ترجمه فارسی رساله حالات پهلوان محمد نوشته امیر علی شیر نوایی

مقدمه: مسعود امینی

برگردان رساله از ترکی جغتایی: احمد حسینی مروی^۱

مقدمه

سنت پهلوانی و عیارزیستی از ایام قدیم در جغرافیای خراسان بزرگ شایع و رایج بوده است. از پهلوانان اسطوره‌ای شاهنامه فردوسی تا عیاران و دلاوران تاریخی دوره‌های اسلامی چون ابومسلم خراسانی، استاذ سیس هروی، یعقوب لیث صفاری، طاهر فوشنجی، پوریای ولی و ... خود گواهی روشن بر این امر می‌باشد.

دوره تیموریان هرات از درخشان‌ترین ادوار تاریخی است که شهر هرات دارای شکوفایی و درخشش چشم‌گیری بوده است. این دوره را گاهی به زسانس شرق هم تعبیر می‌کنند و از خاک حاصل‌خیز این مرز و بوم، بزرگان و دلاوران و اندیشه‌مندانی بنام سر برآورده که به انواع فنون تبخّر داشتند و تا امروز، ما خود را نیازمند کشف زوایای نامکشوف زندگی این بزرگان می‌دانیم. درین عصر، پهلوانانی ظهور کرده‌اند که جامع کمالات پهلوانی و مردانگی بوده‌اند. یکی از این صاحبان کمال، پهلوان محمد ابوسعید است. وی جهان پهلوان عصر تیموریان هرات است و سلطان حسین بایقرا به او ارادت دارد و وزیر دانشمندش امیر علی شیر نوایی در مورد کمالات پهلوان و دوستی خود با او رساله‌ای در بیان حالات پهلوان محمد به زبان ترکی جغتایی می‌نویسد.

پهلوان محمد ابوسعید، در کنار کسانی چون پهلوان محمد مالانی، از استادان و کشتی‌گیران مسلم این دوره است. او بیش از صد کشتی‌گیر را در گرد خود پروراند و کمتر مردی از این حیث به پایه وی می‌رسد. پهلوان جز کشتی، دستی در شعر و ادب، تصوّف، موسیقی، نجوم، طب و ... نیز دارد. از سابقه تحقیق در باب این پهلوان می‌توان به مقاله و ترجمه رساله حالات

۱. نوایی پژوه و مترجم - husainimarvi@gmail.com



پهلوان محمد به زبان فرانسوی توسط مارک توتانت^۱ اشاره کرد که در ژورنال مطالعات تصوف^۲ (۲۰۲۱ م.) منتشر شد.

در این جستار در بخش نخست با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی شخصیت و نفوذ این پهلوان در دربار تیموریان هرات پرداخته‌ایم، سپس ترجمه فارسی رساله علی شیر نوایی در باب پهلوان محمد ابوسعید را با ذکر بعضی تعلیقات آورده‌ایم.

نام و نسب

نام این پهلوان، محمد و کنیه اش ابوسعید است. انتخاب ابوسعید به عنوان کنیه ممکن است دو وجه داشته باشد. نخست به اعتبار این که استاد و مربی او در کشتی‌گیری کسی است به نام ابوسعید، که دایی وی نیز بوده است. زین‌الدین محمود واصفی در باب این دایی کشتی‌گیر نوشته است: «برتری دایی اش پهلوان ابوسعید در پهلوانی و کشتی‌گیری به هر کس عیان بود». وجه دوم آن که واصفی در وصف پهلوان درویش محمد خواهرزاده پهلوان محمد می‌گوید که نسب او از طرف مادر به ابوسعید ابوالخیر می‌رسد: «پهلوان درویش محمد از روی علو نسب در میان این طایفه [پهلوانان] مفاخر و مباهی بود، زیرا که از جانب پدر به سلسله خواجه عبدالله انصاری می‌پیوست و از جانب مادر رشته انتساب خود را به خرقه سلطان ابوسعید ابوالخیر می‌بست».^۳ پهلوان محمد نیز شاید با انتخاب این نام، می‌خواست خود را به ابوسعید ابوالخیر نسبت دهد.

مهارت پهلوان محمد در فنون گوناگون

در تذکره‌های عصر تیموری به افراد بسیاری بر می‌خوریم که پهنای دایره مهارتشان گسترده است. گویا مهارت در زمینه‌های گوناگون، امتیاز و سنجه‌ای برای سنجش قدر و منزلت افراد در نزد دربار و جامعه بوده است. همین مسأله در مورد پهلوان محمد نیز صادق است. در مقالات مولوی محمدشفیع می‌خوانیم که: «[پهلوان محمد] در کشتی‌گیری خود برآمده بود. شعر هم می‌گفته، صورت و نقش هم می‌بسته. در چارگانه نقش خوبی دارد. خوش صحبت کسی بود. کشتی‌گیری را به این قدر حیثیت جمع نمودن غرابتی دارد».^۴ در این جا به ذکر بعضی از تبخرات پهلوان از لابه‌لای تذکره‌ها اشاره می‌کنیم.



1. Marc Toutant

2. Journal of Sufi Studies

۳. واصفی، زین‌الدین محمود، *بدایع الوقایع*، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، ۱۳۴۹، صص ۵۰۸ - ۵۰۹.

۴. مولوی محمدشفیع، *مقالات*، مرتبه احمد ربانی، جلد ۱، ۱۹۷۲، صص ۱۰۰.



(الف) کشتی‌گیری

پهلوان محمد از کشتی‌گیران و عیاران با معرفت دوره تیموریان هرات است.^۱ امیر علی شیر نوایی در *مجالس النقایس* در خصوص این پهلوان نوشته است: «او [پهلوان محمد] مردی است کشتی‌گیر، و در این صنعت پهلوانی است بی نظیر و از اول ملک توران تا به آخر ملک ایران در این زمان پهلوانی به زور و قوت او در هیچ مملکت نیست».^۲ زین الدین محمود واصفی نویسنده *بدایع الوقایع* گفتاری را در بیان خصایل پهلوانان عهد سلطان حسین اختصاص داده و پهلوان محمد ابوسعید صدرنشین این گفتار است: «شهرت تام دارد که پهلوان محمد ابوسعید با وجود مهارت و کمال در فن کشتی در جمیع علوم و فنون و فضایل، فرید عصر و وحید دهر بوده ... هیچ پهلوانی زانوی او بر زمین نرسانیده و پهلوان در جمیع علوم و فضایل و کمالات و فنون متداوله و غیرها عدیم النظر و معدوم النظر است».^۳ پهلوان محمد سال‌های درازی پهلوان شکست‌ناپذیر عصر خود به حساب می‌آید و تا آخر عمر استاد و مربی پهلوانان و نوخاستگان بسیاری بوده است. حکایت دیگری واصفی بیان می‌دارد که جایگاه و حرمت او را در بین سایر پهلوانان نیز نشان می‌دهد:

... روزی در مجلس سلطان حسین میرزا، افاضل و اعالی و اکابر و اهالی حاضر بودند. پهلوان محمد ابوسعید در آن مجلس ملالتی ظاهر فرمود و گفت: «حضرت پادشاه مرا به پهلوان عالم ملقب گردانیده‌اند و سرمفاخرت براج مباحث رسیده و این لقب را مناسب به خود و مطابق واقع نمی‌بینم، زیرا که در پایتخت مثل پهلوان محمد مالانی باشد و این کمینه با او کشتی نگرفته و او را نینداخته، چگونه به این لقب سزاوار باشم؟» میرزا و امیر علی شیر انگشت حیرت به دندان گرفتند و گفتند: «ای پهلوان عالم، محمد مالانی از جنس بشر نیست، او یکی دیواست به صورت آدمی. روا باشد که شما با وی در مقام مبارزت می‌شوید؟» درین حکایت بودند که پهلوان محمد مالانی پیدا شد. میرزا به وی گفت: «پهلوان عالم را با تو دغدغه کشتی است، چه می‌گویی؟» گفت: «چگونه این گستاخی توانم کرد، من کمترین شاگرد پدرایشانم، ایشان مخدوم و مخدوم‌زاده من‌اند».^۴

(ب) موسیقی

گرچه پهلوان در فن کشتی بیشتر نامبردار است اما او در فنون و کمالات مختلف مهارت و

۱. خواندمیر، غیاث الدین، *مکارم الاخلاق*، تصحیح محمد اکبر عشیق، ۱۳۷۸، ص ۱۸۵.

۲. نوایی، علی شیر، *مجالس النقایس*، ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی، به سعی علی اصغر حکمت، ۱۳۶۳، ص ۲۶۴.

۳. واصفی، زین الدین محمود، *بدایع الوقایع*، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، ۱۳۴۹، ص ۶۴۴.

۴. همان: ص ۶۴۷.





ممارست دارد، از جمله دانش و مهارت خوبی در موسیقی دارد و به داشتن آواز خوش مشهور است. خواندمیر می‌گوید: «پهلوان محمد در علم ادوار و موسیقی اطلاع داشت و در مجلس او اهل شعر و معما حاضر بودند. همچنان که در علم موسیقی عالم و استاد است و دل‌های مردم از آوازهای او شاد و در این علم نظیر ندارد و تصنیفات و نقش‌های خوبی دارد»^۱.
امیر علی شیر در تذکره خود او را با استادان بزرگ این فن از جمله محمد خوارزمی، مولانا نعمان، یوسف اندیجانی و ... مقایسه می‌کند بلکه برتر می‌نشانند. وی اشعار شاعران زیادی را صوت بسته و در بین مردم عصرش مقبول افتاده است.

در لطایف‌نامه از امیر علی شیر نقل است که: «پیش از ایام جمعیت و حضور، در بقعه‌ای پریشان و بی حضور سر بر بالین ضعف داشتم و هر روز پهلوان [محمد ابوسعید] به ترتیب غذای فقیر قیام می‌نمود ... از پهلوان پرسیدم که مدت مدید است که از کارهای شما چیزی استماع نیفتاده، در این اوقات هر چه واقع شده باشد، التفات فرمایند که خاطر مشتاق است. جواب گفت: که در این روزها به یک غزل حضرت میر سید نسیمی صوتی بسته شده و از و شاقان خود که همزبان او بودند گروهی را طلبیده، بنیاد کرد»^۲.

(ج) ادب (شاعری، نویسندگی، معما، عروض و قافیه)

پهلوان محمد در شعر و معما، از نگاه نظری و عملی صاحب وقوف است. «طبع صافی و ادراک وافی داشت و گاهی ابیات خوبی و معمّیات مرغوبی بر لوح تقریر و تحریر می‌نگاشت»^۳. اکثر اهل شعر، نظمشان را از نظر پهلوان می‌گذرانند و اصلاح و تغییر پهلوان، قابل قبول همگنان بود. پهلوان نه تنها شعرشناس بود، بلکه شعر و معما هم می‌گفت. در مجالس النفایس آمده که هزار اشرفی سرخ را سلطان صاحبقران، پاداش یک بیت پهلوان می‌دهد، آن بیت این است:

گفتمش در عالم عشق تو کارم با غمست گفت زیر لب که غم کم نیست کار عالمست^۴

«و در معما چنان بوده که در بیتی که شاعر قصد معما نکرده او اسم استخراج می‌کرده، مثل این مطلع خواجه حافظ را که اسم «علی» بیرون آورده:

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناوها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»^۵

۱. خواندمیر، غیث‌الدین، مکارم الاخلاق، تصحیح محمد اکبر عشیق، ۱۳۷۸، ص ۱۸۵.

۲. فخری هروی، محمد، لطایف‌نامه، ۱۳۹۸، ص ۲۳۴.

۳. خواندمیر، غیث‌الدین، مآثر الملوک، تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۷۲، ص ۲۰۸.

۴. همان: ۱۶۸.

۵. همان: ص ۹۰.





پهلوان، دوستان و نزدیکان خود را هم درین امر مشوق است. در لنگر پیش‌نمازی دارد به نام مولانا محمد نعمت‌آبادی که به اثر تشویق وی، فن معما را یاد می‌گیرد. «مولانا محمد نعمت‌آبادی در خدمت پهلوان محمد ابوسعید می‌بود و پیش‌نمازی آن بقعه بدو تعلق داشت و چون همیشه در مجلس پهلوان، اهل شعر و معما حاضر بودند او نیز به معما عشق پیدا کرد و پهلوان او را به بعضی ظرفا سفارش نمود که در اندک مدت معما نیک آموخت و خوب گفت»^۱.

واصفی در *بدایع الوقایع*، پهلوان محمد را صاحب رساله‌ای در فن کشتی‌گیری می‌داند اما در دیگر منابع قابل دسترس، یادی از این کتاب را نیافتیم: «پهلوان محمد در فن کشتی‌کتابی تصنیف ساخته و آن مقدار لطایف و ظرایف در آن پرداخته که منشیان میدان فصاحت و سخنوران معرکه بلاغت که آن را می‌بینند، زانوی عجز بر زمین می‌نهند»^۲.

(د) علوم دینی

پهلوان در علوم دینی وقوف دارد. علم قرائت را به خوبی می‌داند و قرآن را خوب و با تجوید می‌خواند و گاهی از حافظان چیزهایی در باب قرائت می‌پرسد که آنان از پاسخ آن ناتوان است. واصفی حکایتی نقل می‌کند که روزی در مجلس سلطان حسین مسأله‌ای در افتاد. شیخ الاسلام بارها مسأله را برای میرزا شرح می‌دهد، اما قابل فهم نیست. تا این که پهلوان محمد، لب به سخن می‌گشاید و مبحث را برای میرزا قابل فهم می‌سازد. کسانی تعرض کردند که در مجلس چنین پادشاهی که جز اهل علم نیست، چرا پهلوانی حرف زند. این سخن به میرزا می‌رسد. میرزا می‌گوید: «من مرد ترکی‌ام، اگر پهلوان محمد قابلیت و استحقاق آن را ندارد که در این مجلس سخن گوید، باید که شیخ الاسلام او را منع نماید و اگر رتبه تکلم دارد شیخ چه می‌فرمایند؟ ... شیخ فرمودند که: در واقع انصاف آن است که پهلوان محمد را از سخن‌گفتن منع نمی‌توان کرد»^۳. جایی دیگر نیز آورده «در اجلاس مولانا زاده ملا عثمان میان شیخ الاسلام و قاضی نظام مناقشه‌ای افتاد. شیخ الاسلام فرمودند که: این سخن در شرح مفتاح میر سید شریف و مولانا سعدالدین مذکور آمده است و مولانا نظام‌الدین گفتند که: غیر واقع است، گفتند که: شرحین را حاضر سازید. پهلوان محمد ابوسعید فرمودند که: احتیاج به آن نیست و آن مبحث را خواندن گرفت و از هر شرح موازی یک صفحه خواند که خروش از اهل مجلس برآمد و مدعای قاضی نظام به ثبوت رسید»^۴.

۱. فخری هروی، محمد، لطایف‌نامه، ۱۳۹۸، ص ۱۶۸.

۲. واصفی، زین‌الدین محمود، *بدایع الوقایع*، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، ۱۳۴۹، ص ۴۹۲.

۳. همان.

۴. همان: ۳۱۰.



با این همه، حکایتی دیگر نیز در *بدایع الوقایع* در باب پهلوان محمد آمده که با توصیفات قبلی سازگار نیست. این نکته را خاطر نشان سازیم که روایات و حکایات واصفی از نگاه تاریخی در بسا موارد شبهه ناک است و دیگر منابع تاریخی آن را تأیید نمی‌کند؛ به طور مثال، اغراق در باب صدای حافظ بصیر از خوانندگان عصر تیموری که حیدر دوغلات روایت پذیرفتنی او را ارائه کرده است^۱، یا حکایتی که در باب عبدالواسع جبلی در *بدایع الوقایع* آمده است که منابع دیگر آن را تأیید نمی‌کند و ذبیح‌الله صفا نیز در مقدمه *دیوان جبلی* به افسانه بودن آن اشاره دارد.^۲

وقتی منابعی چون *مجالس النفایس*، *منشآت مروارید*، *مکارم الاخلاق* و *رساله حالات پهلوان محمد* همه گواهی بر فضل و کمال پهلوان می‌دهد، با سخن واصفی باید با احتیاط برخورد شود. آن حکایت واصفی که منافی اقوالی است که در فضل پهلوان آمده، این است:

«میرزا [بابقرا] پیکی داشت طیفور نام ... میرزا، واله و شیدای او بوده و در عشق وی زارزار می‌گریست». میرزا در باغ جهان‌آرا^۳ جشنی ترتیب می‌دهد و می‌گوید که «این صحبت را خاص از برای تو [طیفور] انگیز کرده‌ایم». ظاهراً طیفور از سلطان رخصت می‌طلبد و به خانه خود که در باغ جهان‌آرا در پهلوی صدف‌خانه است، می‌رود. «در آخر مجلس، پهلوان محمد [ابوسعید] به رسم کسب هوا از مجلس بیرون آمد» و در عالم مستی نزد طیفور می‌رود. وقتی میرزا از رفتن پهلوان در نزد طیفور باخبر می‌شود «میرزا را بسی تفاوت کرد ... جانی موله را گفت که: این بغچه جامه پیکی را برداشته می‌بری و در پیش پهلوان می‌مانی و می‌گویی که این را میرزا به تو فرستاده ... [پهلوان محمد] جامه‌های پیکی دید. مست بود، هشیار گردید. در خواب بود، بیدار شد». پهلوان برای جبران اشتباهش چنان که رسم پیکان است، محاسن خود را مورچه‌پی زدند و جامه‌های پیکی را پوشیدند و زنگ و تیربند بر دور کمر مرتب ساختند و بادمهره بر ساق بستند و خود را یکی پیکی ساختند ... به میرزا خبر رسانیدند که پهلوان به این کوکبه و دبدبه می‌آید ... کسی امیر علی شیر را از این معنی خبر کرد. میر فی الحال سوار شد در محلی رسید که میرزا به در باغ شمال^۴ سواره ایستاده بود و پهلوان و طیفور در سر جلا و پادشاهزاده‌ها همه سواره، میر خود را از اسب بینداخت و گفت: شاها ... عنایت نموده حکم فرمایید که

۱. رک. (دوغلات، حیدر، *تاریخ رشیدی*، ۱۲۸۳، ص ۳۱۹ و واصفی، زین‌الدین محمود، *بدایع الوقایع*، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، ۱۳۴۹، صص ۲۱ - ۲۲).

۲. رک. (واصفی، زین‌الدین محمود، *بدایع الوقایع*، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، ۱۳۴۹، صص ۳۲۲ - ۳۳۰ و جبلی، عبدالواسع، *دیوان عبدالواسع جبلی*، تصحیح و تعلیق از ذبیح‌الله صفا، ۱۳۳۹، ص ۱۵).

۳. برای جزئیات این باغ رک. (افضلی، خلیل‌الله و عزیز، محمود، «جایابی باغ جهان‌آرای هرات و ضرورت انجام تحقیقات باستان‌شناسی»، *نامه بایسنغر*، شماره ۲، هرات، ۱۳۹۹، صص ۳۵۵ - ۳۷۸).

۴. باغ شمال یکی دیگر از باغ‌های هرات است. جهت اطلاعات رک. (صابر هروی، محمد محسن، *باغ‌نامه هرات*).





جامه‌های پیکتی از برای این کمینه هم حاضر سازند تا با پهلوان در یک لباس باشیم. میرزا که این حکایت را شنید بر خطای خود حاضر گردید و انگشت ندامت به دندان غرامت گزید و گفت: عنایت فرمایید و پهلوان را عذرخواهی نمایید و او را از این لباس بیرون آرید.^۱

نگاه ستایش آمیز شاه و وزیر به پهلوان محمد

خواندمیر به منزلت بلند پهلوان محمد در نزد سلطان حسین چنین اعتراف می‌کند: «به جلادت گفتار و بدایع آثار و وفور اخلاق حمیده و کثرت اطوار پسندیده، بی شبهه و نظیر بود. و همواره در مجلس اعلای حضرت خاقانی و محفل عالی جناب مقرب الحضرت السلطانی به سخن سازی و نکته پردازی اشتغال می‌نمود».^۲

در منشآت مرورید هفت رقععه به پهلوان محمد و لنگرگاهش تخصیص دارد. در یکی از این رقععات از قول سلطان حسین بایقرا این قطعه در وصف پهلوان محمد ابوسعید کشتی‌گیر گفته شده که نشان دهنده دوستی و ارادت او به پهلوان است:

ای زمره مفردان همه محتاجت داده همه مهتران دوران باجت
بر چرخ رسان سر که خدا ساخت به لطف بر تارک سروران دوران تاجت^۳

میان امیر علی شیر و پهلوان نیز چنانچه در مجالس النفایس آمده دادوستدهای شعری فراوان بود که در این رساله نیز به آن اشاره شده است.

خواندمیر از گشت زنی امیر علی شیر با پهلوان محمد در باغ سفید حکایت می‌کند، خالی از لطف نخواهد بود که درین جا آورده شود: «در زمان سلطان سعید روزی این امیر صاحب تأیید با پهلوان محمد ابوسعید در باغ سفید سیر می‌فرمودند. در این اثنا، شخصی یوسف نام از آشنایان پهلوان محمد دوچار (؟) خورده از بعضی وزرا شکایت کرد که آب مرا به تغلب گرفته اند و من آمده‌ام تا این قضیه به عرض میرزا رسانم و یساولان مرا نمی‌گذارند که پیش روم و حال آن که پریشانی احوال من به مرتبه‌ای است که هر روز در وقت شیلان از هر کسی مقداری نان، به گدایی ستانده به آن می‌گذرانم. آن حضرت این بیت بر او خواندند که:

گدایی که نان از در شاه جست بیاید ز آب خودش دست شست»^۴

۱. واصفی، زین الدین محمود، بدایع الوقایع، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، ۱۳۴۹، ص ۴۹۳ - ۴۹۷.

۲. خواندمیر، غیاث الدین، مآثر الملوک، تصحیح میرهاشم محدث، ۱۳۷۲، ص ۲۰۸.

۳. مرورید بیانی، شهاب الدین عبدالله، منشآت، تصحیح اسراء السادات احمدی، ۱۳۹۸، ص ۲۰۲.

۴. خواندمیر، غیاث الدین، مکارم الاخلاق، تصحیح محمد اکبر عشیق، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰.



این ارادتِ امیر علی شیر به جایی رسید که در باب پهلوان محمد، رساله‌ای نوشت و علت اختصار کلام خود در باب پهلوان محمد در مجالس النفایس را به نگارش این رساله مربوط دانست. در ادامه این مقدمه، ترجمهٔ رسالهٔ حالات پهلوان محمد، با ذکر بعضی تعلیقات، برای نخستین بار به زبان فارسی نشر می‌شود.

رسالهٔ حالات پهلوان محمد از امیر علی شیر نوایی

برگردان از ترکی جغتایی: احمد حسینی مروی

چه ادواری که پی در پی فلک بر مابه بار آری
و عاشق پیشگان بیشه‌ات رامست گردانی
هر آن کس راکه در هستی به روی عرش بنشانی
به دستان اجل آخر نگون و پست گردانی

در مورد زندگی و وفات کسی که در راه فقر خود را تماماً به خدا داده و در راه فنا یگانه، جهان پهلوان پهلوانان و سرپهلوان پهلوانان جهان، از نگاه ظاهر و باطن بی مثل و بی نظیر یعنی شمس الملة و الدین محمد کشتی‌گیر نورالله مرقده.

در نسل پهلوان شرف سیادت وجود داشت، برتری دایی‌اش پهلوان ابوسعید در پهلوانی و کشتی‌گیری به هر کس عیان بود. پهلوان هنوز در سنین خردسالی بود که [ابوسعید] به قابلیت بسیار بالایش در این راه پی برد و فرمود که به این کار مشغول شود و در تربیتش کوشید. در این فن روزبه‌روز از وی آثار غریب و نشانه‌های عجیب سر می‌زد که در مدت زمان کوتاهی، ابنای جنس خود را مغلوب کرده و بر همه فایق و غالب آمد. از حرونی روزگار و بوقلمونی لیل و نهار پهلوان ابوسعید، امانت زندگی را به عزرائیل سپرد. حقا که پهلوان بر بالای تخت پهلوانی نشست و این گروه ریاستش را با اطاعت و رغبت پذیرفته بودند. او در کنار این که در نیرو و مهارت یگانه زمان خود بود، در کشتی‌گیری و تیزدستی نیز در میان این گروه در چهارصد پانصد شاید هم هزار سال گذشته مانند او کسی یاد نشده و نقل نشده است. باز هم او در این زمینه، یعنی شهرت در کشتی‌گیری چنان تخصص یافته بود و فنون بر زمین انداختن حریف را در خردسالی که هنوز کشتی‌گیر کوچکی بود، فرا گرفته بود.

از نگاه قابلیت بالا و انعطاف‌پذیری سرشتش و مناسب بودن و مفید بودن در هر فنی، فضایل زیادی به دست آورده و نمونه شده بود، که اهل زمان در هر هنری او را شایسته می‌دانستند.



یکی از این‌ها دانش و نظریاتش در موسیقی بود. لهجه و صدایش زیبا بود. اصولش مضبوط، حرکات و سکناتش پسندیده بود. در آن فن ظریف تلاش کرده از هر نگاه، مهارت بی‌چون و چرا به دست آورده بود.

نقش‌ها و کارهای دلربا، سخنان پسندیده و غزل‌های زیبا به قلم می‌آورد و خیلی زیبا می‌خواند، تا جایی که هر شنونده‌ای از خود بی‌خود شده و خواهی نخواهی می‌آموختند. برای آثار اشخاص ماهر آن زمان، در این فن مانند استاد محمد خوارزمی، مولانا نعمان، مولانا صاحب بلخی، شیخ صفای سمرقندی و خواجه یوسف اندیجانی، نقش، صوت، عمل، قول و چارضرب ساخته بود. خودش هم از همه آنان خوش‌تر می‌گفت و هم بهتر می‌خواند. آثارش هم خیلی شهرت یافته بود. یکی از کارهای مشهورش چهارگامی بود که مولانا طوطی علیه الرحمه این شعر را که مطلعش این است:

ساقیادی رفت و هست احوال فردا ناپدید خویش را امروز خوش داریم فردا را که دید

به نام میر بزرگ ترمذی تصنیف کرده بود که به غایت کاری خوش‌آیند و ملایم بود و دلیل این که، در ملک خراسان بلکه در سمرقند و عراق در میان خوانندگان کسی که این اثر را نداند، وجود نداشت و در حافظه بسیاری‌ها بود. کار دیگرش هم سه‌گام است که بر شعر مولانا خسروی تصنیف کرده بود و مطلعش این است که:

ای ز تاب عارضت شمی به هر کاشانه‌ای وی اسیر هر خم زلفت دل دیوانه‌ای

که به نام سلطان بابر ساخته شده بود که مانند آن، کاری به غایت مؤثر و خوش‌آیند بود و کار دیگرش هم پنج‌گام است که به همان شعر مولانا کاتبی که مطلعش این است که:

گهی که رنگ تو در قتل اهل دید برآید به یک مشاهده مقصود صد شهید برآید
غرض از تصنیف این شعر این مقطع بوده که:

منال کاتبی از شام غم که صبح سعادت به من به دولت سلطان ابوسعید برآید

که به نام سلطان ابوسعید میرزا [حک. ۸۵۵ - ۸۷۳ ق.] ساخته شده بود کاری بی‌نهایت دلپذیر شده بود و باز هم که به خدمت سلطان صاحبقران [حک. ۸۷۳ - ۹۱۱ ق.] مشرف شد از مشهد آمده و در شعبه صید غزال به نام همایون، آن حضرت این شعر خود را:

ما به خاک درگهت روی نیاز آورده‌ایم روی دل در کعبه اقبال باز آورده‌ایم





عمل کرده و در ترانه آن، این دو بیت را تصنیف کرده بود و در عالم انصاف مانند این دو بیت کمتر گفته شده بود که تا جد پنجم ممدوح یاد شده باشد:

قطعه

سلطان حسین خسرو غازی که مثل او هرگز نبوده در صدف روزگار دُر
شاه است و شهریار پدر بر پدر که هست منصور بایقرا عمر شیخ بن تیمور

و در این کار بسی مقامات و شعب آن را درج کرده که از تعریف بی نیاز است و کاملاً دلپذیر و به غایت بی نظیر ساخته شده بود و کارهای دیگری هم، مثل قول و غزل و چهارضرب و صوت و نقش خود بی حد و عد ساخته بود که در میان مردم مشهور است و اگر همه آن درج شود موجب اطناب می شود.

و در باب شعر و معما از نگاه نظری و عملی هم پهلوان، صاحب وقوف و جلد بود تا جایی که یکی از صد شعرای زمان را تا آن اندازه وقوف و شعور نبود. اکثر اهل نظم هرگونه شعری که می سرودند، از نظر پهلوان می گذرانند و اصلاح، تغییر و تبدیلی که پهلوان می آورد می پذیرفتند، و خودش هم در فن شعر و معما طبعی ملایم داشت. طوری که این مطلع از پهلوان است که:

گفتمش در عالم عشق تو کارم با غم است گفت پنهان زیر لب غم نیست کار عالم است

و «کشتی گیر» تخلص می کرد و این مطلع در تخلصش بسیار زیبا واقع شده است:

از خیال پیچ و تاب کاکل مشکین او دود دل برفرق کشتی گیر همچون پرچم است

در روش معما هم خوش مخترع بود. جمعی که معما می گفتند با بسی زحمت از یک بیت یا یک رباعی یک اسم حاصل می کردند. پهلوان استاد از ابیاتی که گوینده آن قصد معما هم نداشته، با زور طبع خود اسمها پیدا می کرد و این خصوص بارها به میان آمده است که هنوز هم، در میان عاشقانش گفته می شود. یکی از آنها همان است که از مطلع خیلی مشهور، نخستین غزل دیوان حضرت خواجه حافظ شیرازی اسم «علی» بیرون آورده بود:

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

هم از مطلع این شعر خواجه حافظ که:

حالیها مصلحت خویش در آن می بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم





اسم «امین» حاصل کرده بود، و از این بیت که:

گنج زرگر نبود گنج قناعت باقیست آن که آن داد به شاهان، به گدایان این داد

اسم «تقی» را حاصل کرده بود، و رباعی‌های خوبی هم دارد، خواه آنچه برای کسی در یک محلی گفته باشد و خواه آنچه در پاسخ رقعۀ کسی فرستاده باشد. این رباعی را به یکی از یاراناش [یعنی امیر علی شیر] نوشته و فرستاده بود:

گر جان اجلم از تن ناشاد برد حاشاکه مرامهرتو از یاد برد
خواهم که شوم خاک و مراباد برد باشد که به کوی استرآباد برد

و هم در پاسخ رقعۀ برخی از یاران مخلص و معتقدش گفته بود که:

از آهوی دام خود فراموش مکن وز صیدک دام خود فراموش مکن
هر چند که باشدت فراموشی کار از پیر غلام خود فراموش مکن

و قطعات ملایمی هم دارد. از آن جمله، یکی این است که پهلوان در کنار جوی سلطانی لنگری ساخته بود که تعریف کردن آن مانند تعریف خورشید به روشنی و می به مستی است. باری سلطان صاحبقران [حسین بایقرا] که از شکار بر می‌گشت، گذرش به آن تکیه افتاد و پهلوان حاضر نبود. از این رو خیلی متردد و متأثر شده بود، در این محل برای عذر این قطعه را گفته بود که:

تکیه ما را شرف بگذشت از چرخ برین تا برو افکند سایه، سایه پروردگار
گرچه گردون اطلس خود کرد پای انداز شاه کاش من می بودمی تا جان خود کردی نثار

همچنین مثنوی خوب و مؤثری هم دارد که سرآمدان اهل نظم را این‌گونه ایبات واقع نشده بود. از آن‌ها یکی این است که پهلوان پیری کشتی‌گیر که پهلوان [محمد]، عمر خود را صرف پرورش او کرده بود و پندارش این بود که در روزگار پیری و افتادگی آن پهلوان، شمع مجلس دوست جانی و فرزند جهان پهلوان کشتی‌گیر، شخص مورد پسند سلطان صاحبقران و هم‌نشینش پهلوان محمد باشد، او بی‌وفایی کرده و از پهلوان جدا شد.

پهلوان محمد، شخصی با ادب و بلندنظر بود. از غصه در دلش آتش و در جانش ضعف بود اما به هیچ‌کس آشکار کرده نمی‌توانست و نمی‌خواست کسی چیزی بداند. اما هیچ راز و هیچ چیز پنهانی نداشت که بر این فقیر [نوایی] پوشیده بماند. همین‌گونه این فقیر هم





چیزی پوشیده از او نداشت. کوتاه سخن این که پهلوان در مورد این بی وفایی [پهلوان] پیری در هنگام پیری مانند بی وفایی عمر، یک مثنوی سروده بود و هنگام همسخن شدن با این فقیر، برخی ابیات آن را پنج، ده بیت برایم خوانده بود. یک چندتایی از آن ابیات، این جا نگاشته می شود. این ابیات است:

چو بر چرخ روشن شود حال من	به صد دیده گرید بر احوال من
مرا یار بودی گلی نوشگفت	دریغا که باد خزانش بُرفت
همه عمر تخم بهی کاشتم	چو وقتی برآمد نبرداشتم
از آن تلخ شد زندگانی مرا	که پیری فکند از جوانی مرا
کنون من نه آن شیر زنجیری ام	به در برده هم و ز غم پیری ام
به خُردی ^۲ پدر طفل از آن پرورد	که تا در بزرگی غم او خورد
از آن در جوانی بیارایدش	که در عهد پیری به کار آیدش
مرا پیری آن نوع آخر فکند	که هیچم جوانی نشد سودمند

این مثنوی را با دعا در حق پادشاه به پایان می رساند و اهل درد و حال از این ابیات چنین برداشت کرده اند که در طبع پهلوان چه اندازه چاشنی درد و حال بوده است.

در فن صنایع، عروض و قافیه هم خیلی صاحب وقوف بوده است. همچنین علم قرائت را هم به خوبی می دانست و قرآن را با مخرج خوب و تجوید می خواند و گاهی از حافظان چیزهایی در باب قرائت می پرسید که آنان از پاسخ آن ناتوان بودند و از پهلوان استفاده می بردند. در علم نجوم همچنان دانشی داشت که برای هر مولود یک بیت طالع می ساخت. در طب و حکمت هم خیلی صاحب وقوف و مهارت بود و این فن را از سرآمد طبیبان ملک، مولانا قطب آدم آموخته بود. معالج بی همتا مولانا علاء الملک طبیب و عبدالسلام شیرازی با پهلوان صاحبقران دوست بودند و همیشه در بحث این فن سخن می گفتند. آنان سخنان پهلوان را درست پذیرفته، سفارش های او را در باب معالجه بجا و مناسب می دانستند. هریک از دوستانشان که به بیماری دچار می شد، گویا تنها او بود که معالجه می کرد.

در علم فقه، عبادات، فرایض، سنن، واجبات، مستحبات و دعاهای مناسب این عبادات را می دانست که خیلی از فقیهان و زاهدان آن را نمی دانست.

نامه: بیسنغر، شماره سوم، ۱۴۰۲ خورشیدی

۱. نسخه ۳۱۷ کلیات نوایی و نسخه ۴۰۵۶ کلیات نوایی: مرا بود یاری

۲. نسخه ۳۱۷ کلیات نوایی و نسخه ۴۰۵۶ کلیات نوایی: به خوردی



همچنین پارچه‌های زیادی از ابیات مانند مثنوی، قصیده، غزل و هر نوع شعر زیبا در ذهنش بود که در هر جا هر نوع از نظم مناسب را با عبارت و سخن شیرین در برخی جاه‌ها، با الحان رنگین و با ترنم چنان ادا می‌کرد که بیشتر حاضران مجلس را از نثر آن خبر و از نظم آن اثر واقع شده، به آنان رقت دست می‌داد و خیلی از مشایخ و اهل الله و درویشان از مجلسش بهره‌مند و از خدمت و ملازمتش سربلند و ارجمند شده شرف قبول می‌یافت و به بسیاری از هر صنف از پهلوانان اهل طریق و شخصیت‌های بزرگ، خدمات شایسته کرده دربارهٔ آنان دعا، فاتحه و تکبیر می‌خواند همت گرفته، گوشهٔ خاطرشان را به سوی او مصروف کرده کسوت‌ها حواله می‌کردند.

حق سبحانه و تعالی به او چنان قابلیت احسان فرموده بود که به هر کاری که میل می‌کرد چنان نفوذ می‌کرد که به اشخاص ماهر اهل همان فن مناسب می‌افتاد و یک نوع استعداد در ذاتش نهفته بود که چون با هر صنفی از مردم می‌آمیخت، دل آنان را به دست می‌آورد و نزدشان دوست داشتنی می‌شد. رفتارهای پسندیده‌اش بسیار، اخلاق نرم و عادات خویش بی‌نهایت بود. بر مزاجش جوان‌مردی غالب و در سرشتش شفقت و وفا بسیار بود. به بزرگان، عادتش دعا و خدمت، به خردسالان و ناتوانان رسمش کمک و مهربانی، به میان‌سالان کارش نرمی و خوش‌سخنی، به فقیران و مسکینان تلاش رفتار نرم و فایده‌رساندن بود.

شب و روز، بیست و چهار ساعت یک لحظه خانقاه پهلوان، چه در سفر و چه در حضر بدون پخت و پز نبود و در آن خوراکی‌های گوناگون بود و از این نعمات و اغذیه همهٔ فقرا، مساکین، مقیم و مسافر بهره‌مند بودند. اغنیا، اهل تمکین، آزادگان، شهزادگان، اکابر و اشراف هم بهره‌مند می‌شدند. به گونه‌ای که سلطان السلاطین هم به آن‌جا که می‌رسید، از این خوراکی‌های گوناگون به او پیشکش می‌شد و اگر نمی‌خورد، خدمت‌کاران پهلوان به باغ سلطانی می‌بردند و اگر آنان نمی‌بردند از بالا کسی آمده با هم می‌بردند. متناسب این خوراکی‌ها، نوشیدنی، میوه و شیرینی آماده شده و تقدیم می‌شد. به فقرا و بی‌نویانی که از هر گوشه و کنار می‌رسیدند، پنج تا ده روز شاید پنجاه شصت روز و حتی بیش از صد روز هم که می‌ماندند، از این خوراکی‌ها بهره می‌بردند. و اگر پنج تا ده روز بلکه یک ماه تا دو ماه هم که توقف می‌کردند، این خوراکی‌ها بدون هیچ تکلفی روزی دو سه بار به آنان داده می‌شد و به مرکب‌های شان جو، کاه و جایی برای نگهداری داده شده و برای خودشان جایی برای بودوباش آراسته می‌شد. خیلی از این مردمی هم که به آن‌جا می‌آمدند، از روی مرورت و کرم پهلوان از ره‌توشه، برخی رخت‌های درویشانه و تبرکاتش هم مستفید می‌شدند. همه منسوبان طریقت که نمی‌توانستند خود را به تکبیر و فاتحه پهلوان برسانند، کارشان به روش خودشان انجام نمی‌گرفت. او محبوب دل همهٔ سادات، مشایخ، علما و فقرا بود.





صحبت پهلوان در نزد درباریان پادشاه از ارکان دولت، صاحب منصبان، وزیران، صدور و دیگران مانند نوروز و عید بود. حتی فرزندان پادشاه یک لحظه نمی خواستند بدون او سپری کنند. برخی روزها شماری از فرزندان پادشاه همراه نگهبانانشان به خانقاه پهلوان آمده، در صحبت با او باز می کردند. او هم به همه آنان خدمات شایسته می رسانید، صحبت کرده، میوه و غذا داده، ترانه خوانده، کف زده، سماع و صفا نموده آنان را با خوشی غرق شادی به خانه می فرستاد. سلطان السلاطین هم در حق پهلوان شفقتی غریب و الفت و انسی عجیب و توجه خاص داشت. بدون حضور پهلوان نمی خواست صحبت کند. در هر نشست و اجتماع پادشاه، پهلوان حاضر بوده و باعث شیرینی صحبت می شد.

و شعر، معما و موسیقی که موجب نشاط و انبساط در صحبت است، چون وقوف و دخل و تصرف پهلوان در همه این زمینه ها ظاهر، بلکه در آن فنون مانند اهل فن ماهر بود. روی صحبت با پهلوان بود و سلطان السلاطین را ندیم مجلس، انیس انجمن و خلوت و در هر رازی محرم، در هر حال همزبان و همدم بود. بدون تکلف و مبالغه، از پادشاه تا گدا و از اهل الله تا جهود و ترسا کسی نبود که پهلوان را دوست نداشته باشد و نخواهد بود.

سبحان الله، صدهزار حمد و سپاس ثنای بی حد و قیاس بر صنع آن قادر که به یک بنده اش که از یک مشت خاک آفریده، تا این اندازه قابلیت و قبولیت و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده و از نگاه ظاهر این اندازه فضل و کمال و از نگاه معنوی این اندازه وجد و حال می دهد، که یک جهان مردم را با ملایمت صید و اهل عالم را با زنجیر ارادتش گرفتار بی قید می کند.

القصة در شرح کارنامه پهلوان و هرگونه سیرت و صورت دلکش او، زبان آوران کوتاه و نطق داستان گستران ناتوان است. نزدیک چهل سال با این فقیر، مصاحب جان و محرم راز نهان بود. در روزهای افلاس و فلاکت و هنگام توانگری همیشه با هم بودیم. هر دوی ما با هم در یک راه روان بودیم و خود را مفتخر به خدمت صاحب دلان می دانستیم. نرم خویی و درستی او را با کدام زبان بیان کرده بتوانم و با کدام نوشته و خامه رسانده بتوانم. بالاتر از این که چهل سال با همچو منی خودرأی بی سروپا و آشفته سر پریشان روزگار همدمی کند که هیچ به یادم نمی آید که بر خاطر از وی غباری نشسته باشد و دل را از وی آزاری رسیده باشد. بلکه چنان زیستیم که روزه روز سر رشته محبت محکم تر و روش قاعده مؤدّت مستحکم تر می شد. آری! همزیستی پهلوان با هفتاد و دو گروه به این روش واقع شده بود. هر کس که ملایمت او را در حق خود ملاحظه می کرد به خیالش می آمد که یار و همراه مخصوص تر و ملایم تری از او نداشته است.

از لطافت ذهن و ذکای او و از ظرافت و تیزهوشی اش چند کلمه ای به خاطر می رسد که یادآوری آن دور از مناسبت نیست. در دوران سلطان ابوسعید میرزا که مردم خراسان اسیر





سمرقندیان بودند و هرگونه ستم و بیدادی که از دستشان می‌آمد روا می‌داشتند و این اسیران هم مطیع و فرمان‌پذیر؛ سرنوشت و آب‌خورش این فقیر را هم، در افلاس و بیچارگی، به سوی مشهد برد. پس از رسیدن به آن‌جا، به بیماری مرس^۱ و مفاصل‌گرفتار و در گوشه‌ای افتادم. از روی اتفاق، حضرت پهلوان همان روزها در مشهد بود. پس از آگاهی از حال این ناتوان، یک روز قدم‌رنجه کرده هر چه قاعده^۲ شفقت، یاری و طریق محبت و غم‌خواری بود بجا آورده تا جایی که بیماری از میان رفت. مولانا عبدالسلام شیرازی رحمت الله علیه حکیم ماهر آن زمان و پزشکی حاذق و معالج این ضعیف بود. طوری که روش اطبابت که پس از بیرون‌کردن مرض از مزاج بیمار توسط غثیان [استفراغ] چون کمی از اخلاط زیر پوست می‌ماند، مشتم و مالش می‌دهند تا آن مواد با تحلیل دفع گردد. بدین‌گونه این علاج را برای این فقیر لازم دیدند و پهلوان از روی مهربانی و شفقت هر روز به دیدارم می‌آمد و عمل دلک را چون کسی بهتر از او نمی‌دانست و خودش هم شخصی حکیم‌شیوه بود، التفات کرده به آن امر اشتغال می‌ورزید. بامداد یک روز، فقیر از روی تصادف شعری نوشتم با این مطلع:

به هر سو بنگرم از آن خورشید روشنی رسد به هر چه نگاه کنم به من آن ماه می‌تابد

و این شعر هفت بیت بود. نوشته را در جیبم گذاشته و هنوز به کسی نخوانده بودم و به کسی نشان نداده بودم. پهلوان از روی التفات و مطابق عادتش شانهم را می‌گرفت. به من گفت: امروزه می‌گویند، تو به زبان ترکی شعر خوبی می‌سرایی و تأیید این سخن را از گویندگان نظم ترکی هم شنیده‌ام. پرسشی دارم، پاسخش را بده. گفتم پاسخش را اگر بدانم خواهم گفت، شما پرسش خود را بفرمایید. گفت پرسش من این است که در درازنای تاریخ شعر ترکی، کدام یک از شاعران شعر بهتری سروده‌است؟ و در باورت کدام یک از آن‌ها روش بهتری دارد؟ و تو کدام یک را می‌پسندی؟ فقیر پاسخ دادم که همه خوب می‌سرایند و من می‌پسندم. پهلوان گفت: شکسته‌نفسی را بگذار و حقیقت را بگو، می‌گویی که همه را می‌پسندی اما همه‌اش یکی نیست؛ البته میان آنان فرق هست. فقیر گفتم همین اکنون کسی که نزد همه ارزشش پذیرفته شده‌است و استاد این قوم و ملک الکلام آنان است مولانا لطفی است. گفت: چرا سید نسیمی را نگفتی؟ فقیر گفتم به خاطر من نرسید. نظم سید نسیمی طرز دیگری است و مانند شاعران اهل ظاهر نمی‌سراید، بلکه نظمش بر روش حقیقت است. مقصدت از این سوال مردمانی است که بر روش مجاز سخن گویند. پهلوان با اعتراض، به شیوه کنایه گفت: تا جایی که سید نسیمی باشد آیا نظم لطفی را پسندیدنت مناسب است؟ و حال آن که نظم سید

۱. نسخه ۳۱۷ کلیات نوایی و نسخه ۴۰۵۶ کلیات نوایی: برس، نسخه لاتینی تاشکند: این واژه نیست. شاید منظور بیماری نقرس باشد.



نسیمی از نگاه ظاهر به طرف مجاز و از نگاه معنی هم به طرف حقیقت مایل است. سپس همان شعری را که این فقیر بامداد گذشته سروده بود، خواند. پس از خواندن مطلع، ابیات دیگر را نیز به ترتیب خواند و بیت تخلص که در اصل چنین بوده:

وصف^۱ سیمین بران بر نوایی رنج خواهد فزود
شگفت نیست چون آن که طمع خام کند رنجورست

نوایی را به «نسیمی» تغییر داده خواند و در واقع، در این بیت لفظ نسیمی نسبت به لفظ نوایی مناسب تر است. فقیر متعجب شدم و آهسته دست در کیسه بردم و دیدم چیزی که خودم نوشتم در جیبم گذاشته بودم سر جایش هست، حیرت و تعجبم فزون تر شد. پهلوان هم، همان سخنش را تکرار می کرد و ابیات همان شعر را به تکرار می خواند. این فقیر بی تاب شده پرسیدم تا چگونگی این کار را پیدا کنم؟ او خود را به غایت دور گرفت و رسوخ بیشتری در سخنش نشان داد. فقیر، هر چه بیشتر اصرار کردم پهلوان هم اصرار می ورزید. از روی ضرورت پرسیدم که این شعر را چه زمانی یاد گرفته است. گفت که دوازده سال می شود که در مجلس بابر میرزا علیه الرحمه، خوانده می شد به غایت خوشم آمد آن را نوشته، یاد گرفتم. باری به هر حال این روز گذشت و او به خانقاهش رفت. فردا باز هم مطابق عادتش آمد، باز هم در این مورد صحبت شد و باز هم این سخن به میان آمد و باز هم فقیر پرسیدم و الحاح کردم تا چگونگی این کار را معلوم کنم؟ یک بار خودش گفت هنگامی که من این شعر را یاد گرفتم چند کشتی گیر دیگر هم آن جا بودند، آنان نیز آموخته اند. از سه چهار سارت و شاگرد که با او آمده بودند خواست تا بخوانند، همان گونه که با او آموخته بودند آنان هم پی در پی روان خواندند. بر تعجب فقیر افزود! پهلوان هم به راستی سخنش اصرار می کرد، اگرچه نیازی به مبالغه هم نبود. چون بر دعوی راستی اش چند شاهد هم آورده بود. عاقبت چنان معلوم شد که هنگامی که شانهم را گرفته بود، کاغذ از جیبم دیده شده به آهستگی آن را برداشته، دانسته بود که این شعر را تازه سروده ام. آن را از بر کرده کاغذ را دوباره در جیبم گذاشته است و در آن هنگام، آن ابیات را تکرار کرده بود. شب که به خانقاه رفته به کشتی گیران نیز یاد داده و چند بار با آنان تکرار کرده تا بتوانند روان بخوانند.

پهلوان را از این گونه کارهای غریب و ظرافت های عجیب که موجب تعجب طبع و باعث تحیّر عقل می شد بسیار بود. باری این فقیر از استرآباد رقعهای به او نوشته، این رباعی را در آن نگاشته بودم:

۱. نسخه لاتینی ازبکستان: وصل

در سلسله فقر به ارشاد تویم در دایره فنا به اوراد تویم
در شام و سحر همیشه با یاد تویم یعنی که یتیم نعمت آباد تویم

پهلوان در پاسخ رقعہ، این رباعی را نوشته بود:

ای میرا تو پیر و ما به ارشاد تویم دایم به دعا گوئی و با یاد تویم
این شهر به تو خوش است و ما با تو خوشیم مردم و خراب استرآباد تویم

از اثر عنایت سلطان صاحبقران و صفای تربیتش، بعداً کار پهلوان بالا گرفت. چنان که در هر امری بزرگ و کوچک و خوب و بد که بزرگان را تعظیم می‌کردند، او هم استحقاق داشت. در نعمت آباد که خانقاهش بود از دولت سر پادشاه نزدیک به صد کشتی گیر و بیشتر از آن، سایر خدام در خدمت پهلوان بودند که از این صدها کشتی‌گیر بیشترشان پهلوان و طالب کیش و نزدیک به بیست تن آنان نوحاستگان قدرگیر و جلد بودند که در بسیاری جاها و حتی در مجلس شاه معرکه می‌گرفتند. همچنین پانزده سازنده، گوینده و خواننده که مهارت آنان هیچگاه به هیچ‌کس از اهل آن سلسله دست نداده بود. متناسب با این‌ها اسباب تزئین، ترتیب و آداب هم آماده بود که ناگاه یکی از خادمان پهلوان را دیدم که پیش روی این فقیر دویده، می‌گوید که پهلوان غش کرده و هوشش زایل شده و بی‌خود افتاده است، به شما خبر دادم تا طبیبی بیاورید. فقیر در حال، مولانا عبدالحی و مولانا نورالدین را که حاضر بودند، فرستادم. تا هنگام رسیدن آنان به نزد پهلوان، پهلوان خود پای عزیمت به جهان دیگر گذاشته بود. پزشکان پس از مدتی از ماتم پهلوان، غم زده و از غم او ماتم زده شده، با صد درد و حسرت برگشتند. از این حال در مزاج سلطان صاحبقران اندوه و اضطرابی غریب افتاده از روی غایت حزن و ملالت تلخ، شورابه تلخ ریخته، های‌های گریستند. شاهزادگان نیز مانند این دستور، مشغول ماتم شدند. ارکان دولت، امرای عالی‌مقدار، وزرای ذوی‌الافتادار، وزرا و خواص صاحب‌تمکین و چهره‌های خصوصیت‌آئین و سایر درباریان و همه یاران و هواخواهان پهلوان، بی‌اختیار رسم سوگواری بجا آورده، ماتم گرفتند. اهالی شهر هم، از سادات عالی‌شان، علمای رفیع‌مکان، مشایخ عظام، قصبات کرام و مجموع خواص و عوام تعزیت گرفته، در لباس خود تغییر آورده مرثیه و تاریخ سروده، روز را بر خود شب تار کردند. بلکه هر کس به دیگری خود را صاحب‌عزا نمایانده، آشفته‌خاطری خویش ظاهر کردند. شعرای ظرافت‌آثار و ظرفای دقت‌شعار که همیشه یار و مصاحب پهلوان بودند و اهل طریق حقیقت‌مآب و اهل تحقیق طریقت‌اکتساب که پهلوان همیشه در خدمت و دل‌جویی‌شان اشتغال داشت، همه ملول و گریان و در ماتمش پریشان و بی‌سر و سامان شدند. همه یاران و خادمان و ملازمان و



همنشینان و سایر فقرا و مساکین و اولیا و اتقیا، فغانشان تا فلک اثیر رسیده، نوحه‌ها و ندبه‌ها نمودند. سلطان صاحبقران مدفن پهلوان را در نعمت‌آباد در جایی که برای پهلوان ساخته شده بود تعیین کرده در همان جا دفن کردند و پُرسه‌ای پادشاهانه برگزار کرده، آس‌ها دادند و قاعده ختم بجا آوردند و ختم کردند. چون یک سال پس از حضرت مخدومی شیخ الاسلامی کَهِف الانامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی [۸۱۷ - ۸۹۸ ق.] پهلوان هم، پیرو آن حضرت از این تنگنای فنا به سوی فضای گلشن بقا خرامید و آن حضرت هم به پهلوان التفات بی‌نهایت و ملامت مخصوص بی‌حد و غایت حالتی داشتند، تاریخ درگذشتش با اسلوبی غریب واقع شد که تاریخ فوت آن حضرت را نیز شامل می‌شود:

محمد پهلوان هفت کشور	که در دهرش نبود امثال و اقربان
سر و سرحلقه اهل طریقت	که رفت از قید گیتی فارغ البال
ز بعد قطب عالم عارف جام	که او مخدوم دوران بود از اقبال ^۱
پس از سالی سوی جنت خرامید	از این دیرینه دیر مختلف حال
اگر پرسند تاریخ وفاتش	بگویم بعد مخدومی به یک سال

حق سبحانه و تعالی هر زمان صد قنديل نور و هر دم هزار مشعل سرور پر فتوح بر روح او نازل و از مدد روح او مقاصد دنیوی و مرادات اخروی این شکسته غم‌زده و این خسته ماتم‌زده را حاصل فرماید.

تا حشر مرقد او پر ز نور باد	از رحمت حق مغفور باد
در جنت روحش مسرور باد	آب کوثرش می و ساقی اش حور باد

آمین یا رب العالمین

تعلیقات

لنگر پهلوان محمد

در بین پُل تولکی که به پل بابا کمال مشهور است^۲ و پلی که روی خیابان گازرگاه بر جوی نو بسته شده، مجموعه‌ای به نام «مجموعه نعمتیه» وجود داشته که لنگر پهلوان محمد جزوی

۱. نسخه ۴۰۵۶ کلیات نوابی: بود و اقبل

۲. رک. (اسفزاری، معین الدین، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، با تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمدکاظم

امام، ج ۲، ۱۳۳۹، ص ۱۰۰).





ازین مجموعه بوده است. بعد از وفات پهلوان محمد، سرپرستی لنگر به خواهرزاده اش پهلوان درویش محمد می‌رسد. چندین رقعہ از زبان سلطان حسین در منشآت عبدالله مروارید آمده که سلطان مکرراً از پهلوان درویش محمد خواسته که بر سلک پهلوان محمد ابوسعید، ذکر حاجات نماید تا اهتمام سلطان را با خود داشته باشد. اکنون از سرنوشت لنگر، جز مدفن پهلوان محمد و کتیبه مزار او نشانی و اثری باقی نمانده است.^۱

مدفن و کتیبه

پهلوان محمد در سال ۸۹۹ ق. درگذشت. به دستور امیر علی شیر، بنا بر رسم و قاعده صوفیه در لنگرگاه مدفون شد. در جنوب پُل تولکی به فاصله ۱۷۰ متر در طرف شرقی جوی نو، خوابگاه ابدی پهلوان تا اکنون نظرگاه خاص و عام است. لوح سنگ مزار پهلوان که با قطعه‌ای از امیر علی شیر نوایی مزین شده، خوش بختانه تا اکنون موجود است. طرح مدور مدفن نشان و گواه خوبی بر اشتها پهلوان به کشتی و کشتی‌گیری است. این مدفن ۴۷ متر مربع مساحت دارد و در بین مردم محل شناخته شده و مورد اکرام و احترام ویژه است.

باغ نعمت‌آباد

این باغ که حدود ۵۰ جریب مساحت آن پیش‌بینی شده، از جانب غربی پُل تولکی به سمت گازرگاه امتداد داشته است. ماریا اوا سابتلنی به اشتباه نعمت‌آباد را با مدرسه سلطان حسین، در کنار جوی انجیل یکی دانسته است و یادآور می‌شود که مدرسه سلطان حسین که آن را «نعمت‌آباد» می‌خواند، نیز در همین مسیر قرار داشته است. از عمارت‌های درون باغ می‌توان به لنگرگاه پهلوان محمد، عمارتی عالی حاوی کتاب‌خانه، قرائت‌خانه، اتاق و تالار انجمن ادبا و شعرای نامی آن عصر که همواره دور امیر علی شیر نوایی و مولانا جامی جمع می‌شدند، اشاره کرد.^۲

چهار پهلوان معاصر و همنام

در این دوره ما دست کم به نام چهار پهلوان دیگر هم سر می‌خوریم که محمد نام دارد و غیر از پهلوان محمد ابوسعید است.

- در جنوب غرب هرات در ساحه دستگرد درون حظیره‌ای کتیبه صندوقی موجود است که به نام پهلوان محمد (در ۸۴۶ ق.) مزین است. متن کتیبه این است:

۱. هذا روضه ریاض الرضوان

۱. برای اطلاعات بیشتر رک. (امینی، مسعود، «جایابی باغ نعمت‌آباد و بناهای بازممانده»، نامه بایسنغر، شماره ۳، ۱۴۰۱، صص ۴۶۵ - ۴۸۵).

۲. برای اطلاعات بیشتر رک. همان.





۲. معطره به ایوان الريحان ...
۳. المرحوم المغفور المبرور پهلوان المعظم المکرم
۴. پهلوان محمد بن خواجه فخرالله بهادرخانی
۵. به تاریخ رمضان المبارک سنه سنه و اربعین و ثمانمائه (۸۴۶ ق.)
- پهلوان محمد پیاده ترشیزی، از ملازمان سلطان سعید بود که مدتی به شحنگی هرات مقرر می شود و در نهایت به علت ظلم و تعدی که در حق مردم روا می داشت به تاریخ ۸۶۷ ق. ترور شد.^۱
- در فرمانی از سلطان حسین بایقرا مورخ ۸۷۹ ق. که با شماره ۱۲۳۰۵ که در موزه توقاپوسرای استانبول نگهداری می شود، عنوانی پهلوان محمد که ظاهراً از جانب روم به خراسان آمده بود، سلطان از همه حکام قصر و سگان ولایات و مستحفظان سبل و طرق خواسته که مانع و مزاحم نشوند و در مراحل و منازل مخوفه با وی و همراهانش معاونت نموده و به سلامت گذرانند. این پهلوان محمد فردی غیر از پهلوان محمد ابوسعید است.
- پهلوان محمد مالانی، معاصر با پهلوان محمد و از شاگردان پدر اوست. واصفی چندین حکایت از پهلوان محمد مالانی در *بدایع الوقایع* (ج ۱، صص ۴۹۷ - ۴۹۹) آورده که نشان می دهد از پهلوانان بنام عصر خود بوده است.

چندین رقعہ به نام پهلوان محمد

در منشآت عبدالله مروارید هفت رقعہ، چهار رقعہ عنوانی پهلوان محمد ابوسعید و سه رقعہ عنوانی پهلوان درویش محمد که بعد از فوت پهلوان محمد در مقامش نشست، موجود است. از فحوای بعضی رقععات معلوم می شود که بین سلطان حسین و پهلوان محمد در یک زمانی کدورتی پیش آمده است.^۲

یادداشت های برگرداننده بر ترجمه رساله حالات پهلوان محمد

- از حرونی روزگار: از سرگردانی روزگار
- مولانا صاحب بلخی در فن شعر ماهر بوده و در علم ادوار و موسیقی کامل و نادر و در عمل های خود از اشعار خود میان خانه ساخته است تا دلالت بر فضل او کند و از

۱. برای معلومات بیشتر رک. (واله اصفهانی قزوینی، محمدیوسف، *خلد برین: تاریخ تیموریان و ترکان*، به کوشش میرهاشم محدث، ۱۳۷۹، صص ۶۲۳ - ۶۲۴).

۲. رک. (مروارید بیانی، شهاب الدین عبدالله، *منشآت*، تصحیح اسراء السادات احمدی، ۱۳۹۸، صص ۲۰۹ - ۲۱۳ و ۲۹۹ - ۳۰۰؛ واصفی هروی، زین الدین، *بدایع الوقایع*، تصحیح بلدروف، جلد ۱، ۱۳۴۹، صص ۵۰۹ - ۵۱۶).





آن جمله، عمل چهارگاه است که در میان مردم شهرت دارد و گویند جوکی میرزا در مجلس خود غیر از آن نمی گذاشت که قوالان چیز دیگر گویند ... مزارش در نواحی بلخ است.^۱

- استاد محمد خوارزمی، مولانا نعمان، مولانا صاحب بلخی، شیخ صفای سمرقندی و خواجه یوسف اندیجانی از مشاهیر و نام آوران هرات در شعر، موسیقی و هنر بودند.
- یوسف بدیعی اندیجانی (سرخس ۸۹۶ ق.) شاعر و رارودی؛ در نوجوانی از اندیجان به سمرقند رفت و به تحصیل دانش پرداخت. در روزگار سلطان حسین بایقرا به دربار او در هرات پیوست. در علم عروض، صنایع و بدایع شعری و سرودن معما زبردست بود و رساله‌ای در قواعد معما نوشته است. یاد او در *مجالس النفایس* نوایی آمده است. نوایی درباره تبخُّر او در شعر سخن گفته اما درباره آواز و الحان او چیزی در تذکره نیامده است. بنا بر این چرایی ذکر او در این مقام شاید از لحاظ خواندن شعر بالحن و آواز بوده باشد.

- مولانا طوطی از شاعران خراسان در دوره ابوالقاسم بابر تیموری و از نزدیکان نوایی بوده است. نوایی در *مجالس النفایس* از او سخن گفته است. او همچنین از پزشکان بنام زمان خود به شمار می رفته است. طوطی در سال ۱۴۶۱ و یا ۱۴۶۲ م. درگذشته است.
- صید غزال: از روش های موسیقی ممتاز است.

- پهلوان پیری یکی از شاگردان پهلوان محمد ابوسعید، پدر پهلوان محمد مالانی بوده است. پهلوان درویش محمد خواهرزاده پهلوان محمد ابوسعید است که بعد از او، جانشینش شد. روستایی اکنون در ۵ کیلومتری شرق هرات با همین نام (و در تلفظ مردم به نام «پل پیری») وجود دارد که به نظر می رسد متعلق به این پهلوان بوده است. از این پهلوان اطلاعات بیشتری در دسترس نیست.

- مولانا قطب آدم؛ (مولانا قطب الدین) از پزشکان مشهور روزگارش بود. اصالتاً از نسف بوده است. پهلوان محمد، دانش پزشکی را نزد او آموخته بود.

- مولانا علاء الملک؛ پزشکی از یاران پهلوان محمد بوده است.

- عبدالسلام شیرازی؛ حکیم مشهور آن دوران و از یاران امیر علی شیر نوایی بوده است.

- عمل دلک: عمل مالش

- مولانا لطفی هروی (درگذشته ۸۹۷ ق.) از پرورش یافتگان مکتب بایسنغر بوده و زمان درازی از روزگار شاهرخ تا پادشاهی سلطان حسین بایقرا و امیر علی شیر نوایی زیسته است. به تصوّف گرایش داشت و از شاعران زبردست روزگار خود بود. دیوان

۱. نوایی، علی شیر، *مجالس النفایس*، ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی، به سعی اصغر حکمت، ۱۳۶۳، ص ۱۶.





اشعار فارسی و ترکی از او به جا مانده است.

- سید علی عمادالدین نسیمی مشهور به نسیمی، شاعر و متفکر حروفیه در سده هشتم هجری بود. او بنا به منابعی از ترکمن های عراق یا از اهالی آذربایجان و بر پایه منابعی دیگر از مردم حلب است. از شاعران صوفی بزرگ زبان ترکی در اوخر سده ۱۴ و اوایل سده ۱۵ به شمار می آید. دو دیوان، یکی به ترکی و دیگری به فارسی به نظم در آورد و قصایدی هم به عربی سرود.
- مولانا عبدالحی و مولانا نورالدین از نزدیکان امیر علی شیر است.
- سارت یا سرت، از قبایل ترک در آسیای میانه می باشد.
- شورابه: گریه
- پرسه: مراسم سوگواری و دیدار با بازماندگان کسی که در گذشته است.

فهرست منابع

- اسفزاری، معین الدین محمد، (۱۳۹۸)، منشآت اسفزاری، تصحیح سید امیر جهادی حسینی، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- _____، (۱۳۳۹)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- جبلی، عبد الواسع، (۱۳۳۹)، *دیوان عبد الواسع جبلی*، تصحیح و تعلیق از ذبیح الله صفا، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین، (۱۳۷۲)، *مآثر الملوک*؛ به ضمیمه خاتمه الاخبار و قانون همایونی، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- _____، (۱۳۷۸)، *مکارم الاخلاق*، به تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- دوغلات، میرزا محمد حیدر، (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباس قلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- سابتلنی، ماریا او، (۱۳۹۵)، *امیر علی شیر نوایی و روزگار او (مجموعه مقالات)*، ترجمه جواد عباسی، مشهد: طنین قلم.
- صابر هروی، محمد محسن، (۱۳۸۶)، *باغ نامه هرات*، به اهتمام حاج احمد علی هدایت، مشهد: ملک اعظم.
- فخری هروی، محمد، (۱۳۹۸)، *لطایف نامه (ترجمه مجالس النفایس امیر علی شیر)*، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- محمد شفیع، مولوی، (۱۹۷۲)، *مقالات (راجع به هنروران و خط و خطاطان)*، مرتبه احمد





- ربانی، جلد اول، لاهور: مجلس ترقی ادب.
- مروارید بیانی، شهاب‌الدین عبدالله، (۱۳۹۸)، منشآت، تصحیح اسراء السادات احمدی، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- نوایی، علی شیر، (۱۳۶۳)، مجالس النفایس، ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی، به سعی علی اصغر حکمت، تهران: منوچهری.
- واصفی، زین‌الدین محمود، (۱۳۴۹)، بدایع الوقایع، دو جلد، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- واعظ هروی، اصیل‌الدین و دیگران، (۱۳۴۳)، رساله مزارات هرات، تصحیح، مقابله و حواشی فکری سلجوقی، کابل: مطبعه دولتی.
- واله اصفهانی قزوینی، محمدیوسف، (۱۳۷۹)، خلد برین؛ تاریخ تیموریان و ترکان، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: میراث مکتوب.

